

تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت- ملت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

دکتر جعفر فساپی

دکترای تخصصی دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان

دکتر فرامرز خجسته

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان

رسول محمدی^{**}

چکیده

داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی در بردارنده نسبت و رابطه گروه‌های اجتماعی با نهاد دولت است. این مقاله با تحلیل کنشها و واکنشهای گروه‌های اجتماعی که در ذیل ملت شبه ملت قرار گرفته‌اند با نهاد دولت در پی تبیین این رابطه دوسویه در داستانهای کوتاه دولت‌آبادی است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که میان نهاد دولت و جامعه، نوعی بیگانگی و گستالت وجود دارد که به تقابل و تضاد این دو نهاد منتج شده است. از طرفی منعکس ساختن تقابل دولت- ملت در آثار مورد نظر از چشم‌انداز کارکرد ایدئولوژیک هنر و ادبیات به معنای تعمیق فزاینده گستالت یاد شده که در تحلیل نهایی به منظور مشروعيت‌زدایی از گفتمان غالب سیاسی عصر (پهلوی) صورت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: محمود دولت‌آبادی، داستان کوتاه فارسی، تضاد دولت- ملت در داستانهای فارسی، بازتاب ایدئولوژی در داستانهای فارسی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۱۶

تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۷

*نویسنده مسئول: faramarz.khojasteh@gmail.com

**دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان

۱. مقدمه و طرح بحث

محمود دولت‌آبادی احیاگر و هویت‌بخش قسمتی از ادبیات داستانی معاصر است که بر جستگی نقش وی در رشد و تعالی داستان‌نویسی و متعاقباً در تحولات اجتماعی- سیاسی و فضای فکری عصر به حد تواتر و اثبات رسیده است (نک. میرعبدیینی، ۱۳۸۶: ۱۰۰؛ شیری، ۱۳۸۶: ۲۲۵). نام محمود دولت‌آبادی با رمان درخشنان کلیدر گره‌خورده است. عظمت این رمان باشکوه در حدی است که به تهایی بخش عظیمی از آوازه و منزلت ادبی دولت‌آبادی را به دوش می‌کشد و به یقین شاخصی است که می‌تواند معیار ارزشیابی بسیاری از آثار ادبی باشد. از طرفی این مسأله بر توازن و تعادل مطالعاتی تأثیر کرده است. سایه افکندن شاهکارهای ادبی بر دیگر آثار پیرامونی، فضای پژوهشی را تحت تأثیر قرارداده است به گونه‌ای که در مقیاسی محدود، بسیاری از آثار دولت‌آبادی به نفع کلیدر از متن به حاشیه رانده شده است؛ این در حالی است که شناخت شخصیت ادبی هر نویسنده و در سطح بالاتر گفتمان ادبی، مستلزم توجه و درک و دریافت کلیت آن مجموعه با مشخص کردن زوایا و جزئیات جریانات- غالباً مطرود- است.

نوشتار پیش رو داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی را با توجه به دو مفهوم دولت - ملت مورد تحلیل و بررسی قرارداده است. دولت‌آبادی در این آثار تصویر نسبتاً روشنی از رابطه دوسویه ملت با دولت ترسیم کرده که بازتاب این رابطه و در سطح دیگر علل و عوامل پرداخت چنین درونمایه‌هایی که با انگیزه‌های کاملاً ایدئولوژیک گره‌خورده است در این نوشتار بیان شده است. بازتاب به معنای تصور کنش آیننگی برای ادبیات است؛ در این معنا ادبیات در دورانهای مختلف، زیست‌جهان را به همراه تجربیات انسانی بازگو می‌کند و به عرصه نمایش می‌گذارد و ما در آن زیست‌جهان خود را بخوبی و با صراحة فهم می‌کنیم؛ اما ادبیات به مثابه ابزاری ایدئولوژیک به معنای فرارفتن از نقش آیننگی و ابزگی و متعاقباً دستیابی به ساحت فاعلیت و سوزگی است. ادبیات در این خوانش الزاماً انعکاس بصیرتها و حقایق مطلق و ثابت انگاشته شده نیست، بلکه در روندی کاملاً فعالانه با نفی استبداد حقیقت، خود خالق حقیقت است. در وجه نظری این مسأله در راستای عبور از تلقی برخی از مکاتب فلسفی همانند مارکسیسم کلاسیک از هنر- که آن را تابعی از متغیر اقتصاد می‌پندشت (نک. مارکس، ۱۹۷۷: ۱۹۷۶؛ بشلر، ۱۳۸۹: ۶۰) و توجه به خوانش دیگر مکاتب همانند

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

مارکسیستهای متأخر است. در این سنت، گرامشی^۱ از واژه هژمونی^۲ به صورت مشخص برای توصیف شیوه‌های کنترل اجتماعی استفاده می‌کند(نک. فرتر، ۱۳۸۷: ۱۸۸؛ برتنس، ۱۳۹۱: ۱۰۴-۱۰۶) و آلتوسراز هنر و ادبیات به مثابه ابزارهایی در دست دولت برای صورتیندی ایدئولوژی^۳ در کنار نهادهایی همانند کلیسا و مدرسه و مطبوعات یاد می‌کند که به صورت اجمالی و در تحلیل نهایی، فرایند فرمابنبرداری از ایدئولوژی غالب را محقق می‌سازند. «تمامی ساز و برگهای ایدئولوژیک دولت در تأمین هدفی واحد شریکند و آن، باز تولید مناسبات تولید، یعنی باز تولید مناسبات بهره‌کشانه سرمایه‌داری است» (آلتوسر، ۱۳۸۷: ۴۸). با چنین برداشتی از هنر و ادبیات، یعنی ابزاری که با ایفای نقش ایدئولوژیک در معادلات قدرت نقش‌آفرین است، مقاله پیش رو در پی بیان اهمیت و جایگاه داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی و تبیین نقش آن- با توجه به مسئله تضاد تاریخی دولت و ملت - در فضای سیاسی- اجتماعی عصر است.

۲. پیشینه تحقیق

درباره شکاف و تضاد دولت - ملت آثار زیادی نگاشته شده است که از آن میان می‌توان به آثار کاتوزیان تضاد دولت و ملت (۱۳۸۰)، ایران جامعه کوتاه‌مدت (۱۳۹۲)، دولت و جامعه در ایران (۱۳۷۹) اشاره کرد. هم‌چنین کتاب موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه از اشرف (۱۳۵۹)، سنت و مدرنیته زیباکلام (۱۳۷۷)، دولت مادرن و یکپارچگی ملی در ایران از داریوش قنبری (۱۳۸۵)، دولت مادرن در ایران، از افضلی (۱۳۸۶) و نیز بحران در استبداد سالاری ایران از احمد سیف (۱۳۹۰) در این حوزه قرار دارند که به ریشه‌شناسی عوامل شکل‌نگرفتن کامل دو مفهوم دولت و ملت پرداخته‌اند. هم‌چنین پیران (۱۳۸۴)، کاتوزیان (۱۳۸۳)، قوام و مالمیر (۱۳۹۳) نیز در مقالات خود به این موضوع پرداخته‌اند. درباره آثار دولت‌آبادی نیز پژوهش‌های ارزنده‌ای صورت گرفته‌است؛ قربانی (۱۳۷۳)، پاره‌ای از مضمونهای اجتماعی را در آثار دولت‌آبادی مورد مطالعه قرارداده است و دستغیب (۱۳۷۸)، شهر راد (۱۳۸۲)، عسگری حسنکلو (۱۳۸۹) و شمعی (۱۳۹۲) با نوعی نگاه جامعه‌شناسی و با رویکرد تحلیل محتوایی به مطالعه در آثار دولت‌آبادی پرداخته‌اند. در همین راستا مرتضوی (۱۳۸۷) عناصر داستانی را در باشیرو نشان‌داده است. مشتاق مهر (۱۳۸۸) با نوعی رویکرد فرماییستی به آثار دولت‌آبادی پرداخته است و حسن‌پور آلاشتی (۱۳۸۶) و حجازی (۱۳۹۰) به زبان و روایت در آثار

دولت‌آبادی نظر افکنده‌اند. جستجوی نگارنده در این آثار و نوشه‌های پراکنده دیگر، خلاً تحقیقی مستقل درباره مسأله شکاف دولت و ملت و انگیزه‌های نهفته در پس این بنمایه سیاسی را در آثار دولت‌آبادی تأیید کرده است.

۳. بنای نظری مفهوم دولت-ملت^۴

مفهوم دولت از قرون شانزدهم میلادی به بعد در جغرافیای اروپا و به‌دلیل تحولات و دگرگونیهای گسترده بازمی‌گردد که نقطه مرکزی و کانونی این تحولات عبور از ساختار فئودالیسم^۵ به ساختار دولتها مطلق^۶ بود (نک. بشیریه، ۱۳۸۱: ۳۰۱؛ پوجی، ۱۳۷۷: ۱۰۵). ماکس وبر^۷ الکسی دوتو کوویل^۸ و فرانکو پوجی^۹ از جمله اندیشمندانی هستند که دولت مطلق را سرآغاز و پیش‌درآمد دولت مدرن دانسته‌اند (قبیری، ۱۳۸۵: ۳۶). عواملی که بستر غرب را برای گذار از فئودالیته به سمت حکومتها مطلق فراهم ساخته‌اند، بسیار متعدد است. «ستیز میان شاهان و بارونها بر سر قلمرو اقتدار خویش، شورش‌های دهقانی علیه گرفتن مالیات و تعهدات اجتماعی، گسترش تجارت و مناسبات بازار، شکوفایی فرهنگ رنسانس و تغییرات فناوری از مهمترین این عوامل به‌شمار می‌رود» (همان: ۴۰). در این بافتار دولتها مطلق با تکیه بر پشتوانه قدرت مشروع به تعبیر ماکس وبر (ویر، ۱۹۸۶: ۵۴-۶۰) با خشی ساختن و مهار نیروهای گریز از مرکز به‌نوعی همگون‌سازی جامعه ناهمگون و متشتّت خویش پرداختند و بر این اساس به خلق موجودیت سیاسی جدیدی به نام ملت برآمدند؛ بدین ترتیب با نیرو گرفتن ملت، انباست قدرت در دست دولت موردن تقاض قرار گرفت و به‌دلیل انقلابهای دموکراتیک، این انحصار شکسته شد و قدرت به مردم بازگشت و بدین‌سان تعارض و تنش میان این دو نهاد به حداقل رسید.

۱-۳ مفهوم و ماهیت دولت-ملت در ادبیات سیاسی ایران

مفهوم دولت و ملت با وجود قدمت بسیار در فرهنگ ایرانی (نک. شیخ‌خاوندی، ۱۳۶۸: ۲۰-۲۹) اساساً در فضای فکری و بافتار اجتماعی - فرهنگی غرب ریشه دارد. در ایران روند تشکیل دولت - ملت، که تحت عواملی از جمله فشارهای ساختاری و دخالت بیگانگان صورت می‌گرفت، معیوب و ناقص و از همان ابتدا به شکست محکوم بود (نک.

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

کاتوزیان: ۱۳۸۰) به گونه‌ای که می‌توان از آن به عنوان یکی از موانع جدی توسعه سیاسی و اقتصادی نام برد.

نخستین تجربه ایران از دولت مدرن به دوران مشروطه بازمی‌گردد. این دولت بر عکس دولتهای مطلق که با انباشت قدرت توانستند به همگرایی جامعه دست یابند، فاقد قدرت لازم به منظور ایجاد یکپارچگی ملی بود که هرج و مر ج مضاعف را موجب گشت و درنتیجه برای جبران این مصائب، اجماع بر سر ظهور دولت اقتدارگرای بروکراتیک پهلوی صورت گرفت که نماینده حاکمیت تک‌صدایی بود و این سرآغاز شکاف تازه دولت - ملت و شروع بحرانها و سیمهندگیهای اجتماعی و تضادهای درونی جامعه ایران گشت که در فرهنگ سیاسی ایران، این چرخه معیوب به جامعه کوتاه‌مدت، جامعه کلنگی و مفاهیمی ازین دست تعبیر می‌شود (نک. کاتوزیان: ۱۳۹۲). منظور از شکاف دولت- ملت نوعی اختلال در تنظیم رابطه سیاسی بین دستگاه دولت از یکسو و افراد و گروههای اجتماعی به مثابه شهروندان یک ملت از سوی دیگر است. بنابراین با توجه به رابطه بین دو خرده نظام اجتماعی (جامعه) و سیاسی (دولت) می‌توان اختلال یا بی‌نظمی رابطه‌ای بین دولت و جامعه را به مثابه شکاف تلقی کرد (قوم و مالمیر، ۱۳۹۳: ۱۶۰).

۴. برتری دادن حاشیه بر متن به مثابه نمایش شکاف دولت- ملت

نخستین کنش سیاسی دولت‌آبادی در رویکرد غالب وی در داستان‌نویسی است که به عبور از سطح فرهنگ رسمی و توجه به واقعیت‌های زنده اجتماعی عصر و به حاشیه‌رانده شده‌های فرهنگ، معطوف است (نک. دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۲۱۱). این قدر مسلم است که محمود دولت‌آبادی آغازگر چنین جریانی نیست؛ اما می‌توان وی را از نمایندگان اصلی آن قلمداد کرد. نیمنگاهی به تاریخ پر فراز و نشیب ایران، تردیدی در تسلط فرهنگ تک‌صدایی غالب باقی نمی‌گذارد. درباره اینکه بنیان این مسئله به ساختار اقتصاد آسیایی، اسطوره‌ها و ناخودآگاه جمعی ذهنیت شرقی - ایرانی و... بازمی‌گردد، سخنها بیان شده‌است و در حوصله این نوشتار نمی‌گنجد؛ اما آنچه به این مبحث ارتباط دارد، چگونگی نگرش متن و آفریشتهای ادبی و نوع جهتگیری این آثار در نسبت با فرهنگ غالب است. در حجم بسیاری از متون، نوعی نگاه فردمحور، قهرمان / نخبه پرور حاکم است و این نگاه مستبدانه براین آثار به شکل کاملاً بارزی سنگینی می‌کند؛

برهمین مبنای در چنین سنتهايی، متون اساساً در نسبت با هر رويداد اعم از سياسی، فرهنگی و... با تکيه بر جنبشها و انقلابها و بزنگاههای خاص تاریخي صورت‌بندی شده است که می‌توان آن را قرائت رسمي از تاریخ، اجتماع و فرهنگ نامید.

در این گونه متون، مسئله بسیار مهم و قابل توجه، طرد و به حاشیه‌راندن مردم و بخش عظیمی از مسائل، دغدغه‌ها و روزمرگیهای آنهاست. چنین متونی چه، آگاهانه و چه تحت تأثیر گزاره‌های ایدئولوژیک و ناآگاهانه، این عناصر را از خود دور ساخته‌اند به گونه‌ای که می‌توان از این فرایند با عنوان غلبه متن بر حاشیه یادکرد. چنانکه بیان شد دولت‌آبادی نه آغازگر شورش حاشیه بر متن بلکه گسترش‌دهنده و تقویت‌کننده چنین رهیافتی است و سهم بسزای او در این کارزار قابل تردید نیست. دولت‌آبادی پایین‌ترین گروه‌های اجتماعی را فراخوانده و موضوع اندیشه خود را از میان آنان گزینش کرده است. او در ضمن تبیین تفاوت ادبیات گذشته با ادبیات جدید می‌گوید: «تفاوت عمدۀ ادبیات قدیم و جدید این است که در گذشته مردم مورد خطاب بودند اما در ادبیات جدید مردم موضوع ادبیات هستند» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۳۹۹). در کنار چنین احیاگری ارزشمند، مسئله مهم دیگر، که به این کشن سیاسی قوت بیشتری می‌بخشد، اخراج دالهایی است که مقوم و مروج فرهنگ تک‌صدایی است. در واقع به یک اعتبار، رسالت محمود دولت‌آبادی در راستای همان رسالت ولتر - به عنوان پدر سرکش انقلاب فرانسه و زمینه‌ساز انقلابهای دموکراتیک و مناسبات اجتماعی جدید در جهان - است. ولتر ابتدا سلسله پادشاهی فرانسه را از میدان تاریخ و فرهنگ اخراج کرد و با چنین حرکتی زمینه بیرون راندن آنان را از مناسبات سیاسی بخوبی فراهم ساخت. برهمین مبنای کنار نهادن و به حاشیه راندن فرد، قهرمان، قدسی و دیگر دالهای استعلایی از کانون فرهنگ و ادبیات و متن، کنشی بشدت و عمیقاً سیاسی به‌شمار می‌آید و بدین اعتبار محمود دولت‌آبادی در عرصه داستانهای کوتاهی که در این مقاله بدانها پرداخته شده به صورت جدی و با جدا ساختن ادبیات از نهاد قدرت و مقید کردن آن به نهادهای اجتماعی، عملاً در پی سوراندن حاشیه (مردم) بر متن (حاکمیت) و جایگزینی نقش این دو بوده است.

۵. بازنمایی تقابل با گفتمان غالب در داستانهای کوتاه دولت‌آبادی

پیش از هر چیز توضیح این نکته ضروری به نظر می‌آید که داستانهای کوتاه دولت‌آبادی

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

راوی جامعه ایرانی در دهه سی تا پنجماه خورشیدی است و نگارندگان نسبت به این نکته توجه دارند که از حوالی سال ۱۳۰۰، که حضور دولت مدرن در فضای سیاسی ایران موضوعیت می‌یابد به دلیل تعارضات و مناقشات موجود، نوعی گستالت و بیگانگی ذاتی میان دو نهاد دولت و ملت یا شبه‌ملت وجود داشته است. مردمان غالباً روستایی در این عصر، دولت را با خاطره حکومتهای ملوک الطوايفی بازشناسی می‌کرده‌اند که صرفاً مازاد تولید و حتی اصل تولید و دسترنج آنان را تصاحب می‌کردند که این نهاد در قاموس این مردمان اساساً با دولت در فرهنگ سیاسی امروز تفاوت بنیادین داشته است؛ اما فضای داستانهای کوتاه دولت‌آبادی، که دهه سی تا پنجماه تاریخ معاصر را شامل می‌شود به گونه‌ای بازنمایی و ترسیم شده است که این تضاد نه در معنای عدم آگاهی سیاسی مردمان، بلکه کاملاً بر عکس، شکاف موجود نشأت گرفته از آگاهی و بلوغ سیاسی نهادهای اجتماعی است.

۱-۵ نظامیان و شکاف دولت-ملت

نخستین و برجسته‌ترین موضع بروز تضاد و شکاف میان دولت و ملت را در داستانهای کوتاه دولت‌آبادی می‌توان در نسبت نهادهای نظامی و مردم جستجو کرد و نشان داد.

۸۹



فصلنامه پژوهشی ادبی سال ۱۷، شماره ۲۴، بهار ۱۳۹۹

پیشتر مشخص شد که پدیده دولت-ملت به دلیل عدم سنتیت با بافتار و بستر تاریخی به صورت ناسازه‌های چند بعدی در ایران ظهور کرد. دولت پهلوی، که از پس دولت شکننده دموکراتیک مشروطه آمده بود به منظور تدارک خلاً دولت مطلق و قدرت مشروع آن و گسترش و تثیت حوزه اقتدار به سوی تقویت توان ارتش و صورت‌بندی سامانه‌ای بروکراتیک و قدرتمند خیز برداشت و به منظور دستیابی به چنین هدفی، نه از کودتا و سرکوب عشایر و نیروهای گریز از مرکز همانند احزاب سیاسی باکی داشت و نه از کشف حجاب و مداخله در چارچوبهای شخصی و اهمه‌ای. پهلوی دوم نیز در امتداد سیاستهای صلب و عبوس پیشین، به رغم تقویت توان نظامی به عنوان بازوی اقتدار رژیم، قدرت فائق آمدن و غلبه بر تعارضات و تناقضات درونی را هیچ‌گاه نیافت و در مقاطعی از تاریخ در مسیر تعمیق شکاف دولت-ملت نیز قرار گرفت (نک. آبراهامیان، ۱۳۷۷؛ کاتم: ۱۳۷۸).

براین اساس یکی از برجسته‌ترین نهادهای قدرت در عصر پهلوی ارتش و قوای نظامی است. چهره نظامیان و اساساً پروتوتیپ نظامیگری در رمانها و به صورت ویژه در

داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی تبلور بسیار برجسته‌ای دارد که در ادامه با تمرکز بر داستانها و حتی‌المقدور به جداسازی و با به‌دست‌دادن دلالتهای متنی و نشاندادن شگردهای زبانی – ادبی بدانها پرداخته می‌شود.

۱-۱-۵ نظامیان و شکاف دولت - ملت در گاواره‌بان

این داستان ماجراهای جوانی را روایت می‌کند بهنام قنبر پسر قربانعلی گاواره‌بان و درواقع با اینکه نام گاواره‌بان معرف قربانعلی است، این قنبر است که شخصیت محوری داستان است و روح حماسی حاکم بر این داستان در پیوند با این شخصیت شکل‌گرفته است. مناقشه و تضاد دولت با جامعه در این داستان از مسیر «سریازی اجباری» بازسازی شده است که پس از نخستین سالهای به قدرت رسیدن رضاشاه باب شد. در این داستان قنبرعلی نمودار یک قهرمان ملی - محلی و تجسم راستین علائق و سلایق و آرمانهای قوم خویش است:

قنبر در چشم هر کدام ازین مردم سه را بود که مایه سر بلندی شان بود که از قوچان
فصل کشتی چو خه با اسب به دبالش می‌آمدند و می‌بردن دش و هرسال هم پشت
حریفش را به خاک می‌رساند و سر بلند برمی‌گشت و جلوش گوسفندی قربانی
می‌کردند (دولت‌آبادی، ۱۳۵۷: ۵۵).

این مسئله یعنی جلوه حماسی قنبرعلی و چهره کاریزماتیک وی بارها در داستان
بیان شده است:

در صورتی که او را ببرند، آنوقت هیچ‌کس نیست که بتواند جای او را توی میدان
کشتی چو خه پر کند. همین که آدم نتواند «علی گفت» او را وقتی پنجه‌اش را به کمر
حریف فرومی‌کرد، بشنود، خیلی حرف است... سید عاشق فکر کرد قنبر را اگر
اجباریها ببرند، کمر جوانمردی ده شکسته می‌شود (همان: ۸-۶).

انتخاب نام قنبرعلی، که تداعیگر رشادتها و مردانگی‌های امام علی^(۴) است و ارتباط او با المانهای اسلامی (دولت‌آبادی، ۱۳۵۷: ۱۸) و اظهارات مستقیم افرادی چون سید عاشق به شخصیت قنبرعلی رنگ قداست می‌بخشد: «بیرقت نخوابه قنبرعلی جان. خدا همیشه سر بلند داشته باشه قنبرعلی جان» (همان: ۸).

نویسنده با انکار ضرورت مسئله سربازی اجباری آن را بشدت تحملی، گزارف و ددمنشانه توصیف می‌کند و بدین منظور به زندگی مشقت‌بار پدر قنبرعلی ارجاع می‌دهد (همان: ۱۰) و بر این اساس غیبت قنبر از صحنه خانواده- اجتماع به معنای،

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملّت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

ضعف، فقر و فتور مضاعف خانواده و مردمان ده اوست. از سوی دیگر رابطه عاشقانه قنبر با صفورا، که در زمینه ظلمانی ترین و خفقان‌آورترین دوران جاری است، علاوه بر رشادت و سیادت معنوی بر سویه عاشقانه او نیز، که درواقع قهرمان عرصه عشق است، تأکید می‌کند تا مخاطب احساس همدلی و همراهی بیشتری با وی کند و بدین ترتیب کش «اجباریها» به معنای مانع و سدّ این عشق پاک ارزیابی شود (همان: ۱۶ و ۱۷).

سوی دیگر این دوگانه، نظامیان داستان هستند. توصیف سر رسیدن اجباریها به روستا، نمایی از خشونت و خشم ددمنشانه آنان است که از دید یک «کودک» تصویر می‌شود: «او فقط می‌دوید و جز تندویدن فکری نداشت؛ می‌ترسید خیال می‌کرد اگر برگردد یک نفر که قطار فشنگ به کمرش بسته و یک تنگ به شانه‌اش دارد، خودش را مثل کرکس به رویش خواهد انداخت» (همان: ۲۰). چهره نظامیان در این داستان تجسم قساوت و رذالت است. آنان نه به زنان و پیران رحم می‌کنند و نه به سید و افراد فلچ و کودکان. در این قسمت دولت‌آبادی از رهیافتی زبانی استفاده کرده که طی آن نقاط ضعف و ویژگیهای منفی رقیب برجستنگی خاصی یافته‌است (نک. سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۰-۱۱۵). بر این اساس، نویسنده این تقابل را ماهرانه با ارجاع به واقعه کربلا بازسازی می‌کند. اجباریها تمام مردم روستا را در حسینیه گرد می‌آورند تا تمامی سپاه حق در برابر انبو لشگر کفر قرار داده‌شود و بدین ترتیب صحنه کربلا-که پایان کلیدر نیز به‌همین شکل به قیام کربلا شباهت می‌یابد- بخوبی تداعی شود:

آدمهایی بودند مثل پدرش (صفورا صحنه را ترسیم می‌کند) بی‌باش، مادر نومزدش و برادرش. نگاهش به طرف گروهبان چرخید. گروهبان مثل شمر بود؛ میان حسینیه به راه افتاد و فحشداد... به طرف سید عاشق که عمامه سبزش از دور سرش بازشده بود و عرقچینش یک گوشه افتاده بود رفت. پوزه پوچینش را زیرگردن سید عاشق برد و بالاتنه او را از زمین بلند کرد (همان: ۴۷).

دولت‌آبادی با مهارت خیره‌کننده‌ای اجباریها و برخورد آنان را با مردمان فروخت با

تراژدی عاشورا پیوند زده است:

صفورا دید که نسا مادر قنبر دارد گریه می‌کند و دید که گروهبان همان‌طور دارد عموق‌ربانعلی را می‌زند و شنید که زنهای توی حسینیه همه گریه می‌کنند... وقتی صفورا سرش را بالا آورد شانه‌های عموم‌ربانعلی را با بندهای توپرهاش بسته بودند و دوتا سرباز او را وسط تخت بام حوض مثل یک هراسه نگاهداشته بودند و

گروهبان تیغه چاقویش را بازکرده و آن را جلوی صورت عموق بانعلی نگاه داشته بود» (همان: ۵۴).

این داستان با به چالش کشیدن اجباریها و مذموم جلوه‌دادن کنش‌های آنان و سپس اتحاد مقدس مردم علیه آنان به عنوان یک «دیگری» بیگانه و ستمگر، کارکرد ایدئولوژیک خود را در جهت تعمیق گستاخ موردنظر بخوبی ایفا کرده است. درواقع دولت‌آبادی به منظور هویت‌بخشی به گفتمان موردنظر خود به نوعی غیریت‌سازی مبادرت کرده است: «گفتمانها همواره دربرابر خود غیریت‌سازی می‌کنند» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۹۳ و ۹۴).

چشم‌هایی که - صحنه حسینیه را - دیدند، توانستند پلکهای خود را هم بگذارند و آدمها توانستند در خیال خود هر کدامشان یک جور گروهبان را بکشند و رگ و پیش را تکه‌تکه کنند؛ بجوند و خاک کنند و برخیزند و به خانه‌هایشان بروند (دولت‌آبادی، ۱۳۵۷: ۵۴).

حتی بعد از اینکه قبر به سربازی اجباری - که در گفتمان دولت، ضرورتی قانونی به شمار می‌آید - گسیل داده می‌شود، دیگر بار خود را از آن چارچوب می‌رهاند و با تبخرت بی‌مثالی می‌گوید: «بازم فرار کردم، صد بارم که بشه فرار می‌کنم؛ چون که رأیم نیست بی‌خودی برم نوکری بکنم» (همان: ۷۶ و ۷۷). سرانجام زمانی که اجباریها بازمی‌گردند قبرعلی این بار با انگیزه و خشم و خوش و صلابت مضاعف به مقاومت و ایستادگی در برابر آنان اشاره می‌کند (همان: ۸۱).

۵-۱-۲ نظامیان و شکاف دولت - ملت در عقیل عقیل

داستان عقیل عقیل روایتی دلخراش از زلزله خواف است. عقیل شخصیت اصلی و برجسته داستان، جزو معدود افرادی است که از این بلاعی طبیعی نجات یافته است. مسئله مهیب‌تر و دلخراشر از زلزله، تراژدی عقیل و فرزندش تیمور است. این داستان شرح سفر جانفسا و اندوهناک عقیل برای یافتن تیمور است که به سربازی اجباری فرستاده شده است. تیمور تنها علّقه عقیل و یگانه انگیزه وی برای ماندن و حیات است: «تیمور پرسش، جانش، قوت زانویش، سوی چشمش، نفس سینه‌اش، خیالش. تیمور مانع می‌شد. مانع شده بود که پیرمرد یکباره از زندگانی کنده بشود» (دولت‌آبادی الف، ۱۳۸۳: ۲۰).

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملّت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

عقیل تمامی مشقت‌های راه را به جان می‌خرد و به بیرجنده می‌رود تا خبری از تیمور بیابد و پس از جستجوی فراوان به محلی که تصوّرمی کند پرسش در آنجاست نزدیک می‌شود. در سخن ملتمسانه عقیل با یکی از سربازان، خروش خشم و نعره اعتراضش رساتر از همیشه نمایان می‌گردد:

پسرجان به اجل اطمینانی نیست. همراهیم کن تا بلکه همین امشب بینیمش. من از گرد راه بدینجا آمده‌ام. خدای من گواه است که دیدنش برای من واجب است؛ مثل نان. تو اگر بزرگتر داری من را به او نشان بده. به پایش می‌افتم تا بگذارد من پسرم را ببین... فریاد می‌زنم اگر فحش و دشنام بدهند بیرون نمی‌آیم. به دست و پایشان می‌افتم و دستشان را می‌بوسم. بالاخره دل آدمیزاده از سنگ نیست. چرا اینجوری ردم می‌کنند؟ (همان: ۵۵-۵۸).

بدین ترتیب عقیل، شب را در پادگان صبح می‌کند و هنگامی که از دیدار فرزندش باز می‌ماند و آنها مانع می‌شوند، گرفتار توهمنی عمیق و جنونی جانفرسا می‌شود و ناباورانه و مغموم به وادی دیوانگی گام می‌ Nehد: «برای چی گیوه‌هایت را پر خاک می‌کنی؟ چرا آنها را به گردنت می‌اندازی؟» (همان: ۶۳).

بدین ترتیب عقیل، که انتخاب نام او نیز قابل تأمّل است به اعتبار ارتباط با عقل و عقلانیت، استحاله می‌باید و به وادی جنون و دیوانگی کشیده می‌شود تا اعتراضش در هیئت جنون و دیوانگی، پرده از ستمگری نظامیان بردارد که نماینده مستقیم دولت هستند. این قضیه از طرفی عمق ستمگری را نمایش می‌دهد و از طرفی به جمود و انسداد فضای دوران اشاره می‌کند که مجالی برای اعتراض باقی نگذاشته است؛ گویا این تنها زبان دیوانگان است که قدرت انتقاد از وضع موجود را یافته است.

۱-۳-۵ نظامیان و شکاف دولت-ملّت در باشیرو

در میان داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی با شیبیرو بی‌شک سیاست‌ترین داستان و بیش از دیگر داستانها از بنمایه سیاست انباشته است. این داستان روایت زنی است به نام حله که پس از جداشدن از همسر نخست با شخص دیگری به نام خدو ازدواج می‌کند و او نیز به دلیل فعالیتهای سیاسی و سابقه مبارزاتی، بازداشت می‌شود و بدین ترتیب بحران تازه‌ای برای حله رقم می‌خورد و او را تا بن‌بست خودکشی به پیش می‌برد.

این بار برادر بزرگ حله با پیشه نظامیگری، نماینده حاکمیت عصر است و حضورش در داستان ابزاری است تا نویسنده از مسیر آن، چهره مشوّه دولت و شکاف و تضاد معنادار آن را با جامعه به تصویر کشد. عبید در تمامی داستان به گونه‌ای کاملاً منفی بازنمایی شده است. شعله خشم و بدطیقی این فرد، نخستین بار دامن حله را فرامی‌گیرد از طریق ازدواج اجباری وی با یکی از همکاسه‌های خودش و سپس طرد خواهر پس از جدایی:

– خطاب به برادرش جاسم- پس فردا صبح می‌رویم با هم. بلیت هم خریده‌ام. برگ انتقالی هم حاضره. بگذار فقط او (حله) توی خانه پدریش بماند. تنها مثل جغد و دلم می‌خواهد که درباره‌اش از زبان یک خبرکش، حرف ناجایی بشنوم. آنوقت می‌بینی که چه به روزش می‌آورم... همین‌جا جلوی روی خودت و خودم به چنگک قصابی آویزونش می‌کنم و روده‌هایش را در می‌آورم (دولت‌آبادی ب، ۱۳۸۳: ۲۰).

Ubید نسبت به برادر نیز رفتار و رویکردی کاملاً خشونت‌آمیز و غیرانسانی دارد: «دلش می‌خواست گلوی جاسم را توی دسته‌ایش گرفته و محکم فشرده‌بود. دلش می‌خواست توانسته‌بود کاردی را از پشت سر تا دسته درمیان کتف او نشانده‌بود» (همان: ۸۶). نویسنده دایره دوستان و همکاران عبید را بروشنى تصویر می‌کند تا به گونه‌ای، عمومیت این رذایل را درمیان این گروه به نمایش بگذارد:

جسم نه فقط از جاماسب که از بقیه هم از هیچ‌کدام خوشش نمی‌آمد و با هیچ‌کدامشان نمی‌توانست خو بگیرد. این دوسالی را که حله از خانه دوربود با جاسم مثل خانه‌شاگردها رفتار شده‌بود. وقت و بی‌وقت هم قطارهای عبید به خانه می‌ریختند. قمار دایر می‌کردند، زن می‌آوردند و جاسم می‌بایست خدمتشان می‌کرد (همان: ۲۵ و ۲۶).

با این شواهد و دلالتهای متمنی، نظامیان اساساً گروهی خارج از محدوده مشروعیت و خواست جامعه تصویر شده‌اند. نویسنده این گروه را برای خدو، که در رأس مبارزات و اعتصابات کارگری و گروه مخالفان دولت قرار گرفته است به عنوان یک «دیگری» منفی و منفور صورت‌بندی کرده است. در این داستان نیز همانند گاواره‌بان، نقطه پایان، آغاز سرکشی و طغيان عليه نظم موجود گفتمان غالب سیاسی است و براین اساس جاسم و صباح، نماد نسلی هستند نورسته؛ نسلی که در پی تقویت توان خود به منظور

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

تعین‌بخشی به کارها است و عاملیت و موجودیت خویش را در تقابل با گفتمان سیاسی عصر و در روشنای صبح امید می‌جوید.

۴-۱-۵ نظامیان و شکاف دولت-ملت در سایه‌های خسته

این داستان برش کوتاهی از زندگی فردی به نام نایب است که تضاد دولت-ملت از برخورد این شخص با نوجوانی متعلق به طبقه فرودستان جامعه صورتبندی شده است. نایب، نظامی بازنیسته امنیه سابق بوده است و با نوعی منش استبدادی ذاتی، شخصیت محوری داستان است. نویسنده شمایی از شخصیت وی را این گونه تصویر می‌کند:

نایب امروز هم مثل هر روز، نیم‌تنه راهراه چهار دکمه و شلوار زیتونی رنگ نظامی‌اش را پوشید و کراوات سرخ گل‌گلی اش را بیخ سیک زیر‌گلوییش گره قلمبه‌ای زده بود که همین او را چهل سال دور از دیگر کراواتیها نگاه می‌داشت؛ با این‌همه می‌شد او را در شمار شازده‌های ساقط شده مقید دانست (دولت‌آبادی الف، ۱۳۸۴: ۴۲).

نایب در ضمن گشت‌وگذاری چند ساعته در حوالی تهران با نوجوانی به نام اکبر روبرو می‌شود. او با باور به نظریه خوشباشی خیامی، که از خواندن «هزار باره خیام» (همان: ۴۳) می‌آمد به اکبر نزدیک می‌شود و با مشاهده شما میل پسر، عنان اختیار از کف می‌دهد و دلباخته و خرم‌سوخته او می‌شود:

نایب چشم به اندام کشیده اکبر داشت و زیر لب زمزمه می‌کرد: من جام جمم ولی چو بشکstem هیچ... اندام کشیده، پاها و دستهای مناسب و گوشه ابرو و پاره‌ای از گونه او که از زیر دستمال ابریشمی بیرون مانده بود، نایب را سرجایش می‌خکوب کرده بود... - نایب گفت - این پاکت خالی سیگار که مثل یک پرنده روی پنجه شما نشسته بود، این زلفهای سیاه و بلند شما، این ژولیدگی شما، بی اختیار بنده را می‌خکوب کرد. صورت شما صورت معصومی است. چشم‌های شما گیرایی مخصوصی دارد. لب و دهنت، من رو به یاد لب و دهن زنهای کرم‌نشاهی می‌ندازه (همان: ۴۵-۴۶).

نایب با همان غرور و تبختر ذاتی در صدد اغفال نوجوان و کشاندن او به گوشه خلوت باغ است؛ اما ناگهان ورق بر می‌گردد و از اینجای داستان، روح سرکش و ستیه‌نده نوجوان بیدار می‌شود. اکبر جسورانه و بیباک، نظامی کارکشته را مورد بازخواست قرار می‌دهد و او را به بن‌بست فرساینده‌ای می‌کشاند تا استیصال او را به

مضحکه گذاشته باشد: «چرا برای رفع تنها یتون دوستدارین با مردمی معاشرت کنید که خمیرشدن و دیگه هیچ نقطه‌ای برای شکستن ندارن؟ مردمی که روحشون اونقدر پر از پلشتی شده که دیگه درد رو احساس نمی‌کن؛ یعنی که از درد اشباع شدن» (همان: ۶۸).

خشم اکبر، خشم شخصی او نیست؛ بلکه خشم فروخورده یک نسل است و سخشن نه سخنی از دهان یک فرد بلکه فریادی از حنجره یک ملت است برای مخدوش کردن چهره قدرت.

اکبر از آزردن پیرمرد سیر نمی‌شد حالتی وحشی‌گونه پیدا کرده بود. نایب را که پای درخت افتاده و از ناتوانی نفس‌نفس می‌زد بلند کرد. کتفش را به درخت چسباند. تسمه پهن قراقی را از کمر او کشید. دستهای بلند و لاغرش را در تنه درخت قلاب کرد. مچهایش را با تسمه بهم گره‌زد و عقربرت تا خوب نگاهش کند. شلوار گشاد پیرمرد از پایش افتاد و ساقهای دوکمانند او پیداشده بود. به فکر اکبر رسید که از او هراسه‌ای بسازد. بند کفشه را گره‌زد و به گردنش انداخت (دولت‌آبادی الف، ۱۳۸۴: ۵۹).

اکبر در پایان داستان به گونه‌ای تصویر می‌شود که دوباره نشان‌دهد که وی نماینده تهیستان و افراد طبقات پایین جامعه و به‌حاشیه رانده شدگان است و این چیزی نیست جز شورش مقتدرانه حاشیه بر متن:

او نمی‌دانست اهل کجاست و از مادرش هم چیزی به یاد نداشت. فقط شبح پیرزنی به یاد می‌آورد که جلوی در بزرگ شاعبدالعظیم گدایی می‌کرد. شبها به او قرآن یاد می‌داد و یک شب توی کاریز افتاد و مرد و او تنها شد و شش‌ماه بعد خودش را توی یک حلبي‌سازی دید و بعد در تعزیه‌خوانهای طالقان و بعد در یک چاپخانه و مشغول پادویی (همان: ۸۹).

۵-۱-۵ نظامیان و شکاف دولت - ملت در پای گلدسته امامزاده شعیب
در این داستان نیز با اشاره به نظامیان، تصویر نسبتاً روشنی از آنان ارائه شده است. خادم امامزاده، زنی سرگشته را که عذر نام دارد در شبی تاریک و سرد به عقد خود در می‌آورد و در گفتگویی که میان او و عذر شکل می‌گیرد، چهره و شخصیت امنیه‌ها کاملاً مشخص می‌شود:

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملّت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

سید پرسید بابات کجاست؟ عذرًا بغضش ترکید و گریه را سر داد. سید پرسید: مرده؟ عذرًا گفت: کاش مرده بود؛ اون وقت که من قواره امنیه‌ها را نمی‌خواهم بینم می‌گویند چرا؟ آخه من بیزارم. از روزی که او - پدر - را تلفکردن، من اینجوری شدم. کی تلفش کرد؟ امنیه‌ها؟ مثل رستم بود. از روبه‌رو صد مرد را حریف‌بود. همه توی عزاش گریه‌می‌کردن. از طبیتی که داشت عزاش تو روز عاشورا افتاده بود. ظهر عاشورا همون ساعتی که امام حسین شهید شد. همه مردم می‌دونستن که اون خیلی گناه نداشت. یه بار هم داشتم که پدرم می‌گفت امیر می‌شه؛ اما بعد که او را شهیدش کردن مادرم می‌خواست اونم خفه‌کنه (دولت‌آبادی الف، ۱۳۸۴: ۳۴).

در اینجا نیز پیوند میان پدر عذرًا با واقعه عاشورا و المانهای مذهبی بخوبی دوگانه ملت-دولت را توضیح داده است. در این معنا اساساً مشروعیتی برای نهادهای قدرت باقی‌نمانده و پایگاه مردمی فردی عاصی، این گمانه را بیش از پیش تقویت کرده است.

۶-۱-۵ نظامیان و شکاف دولت-ملّت در بیابانی

آغاز این داستان با توصیف ظاهر یک گروهبان کلید می‌خورد:

۹۷ ◆ فصلنامه پژوهشناسی ادبی سال ۱۷، شماره ۲۷، بهار ۱۳۹۹
استخوانهای دوش و کفچه‌های شانه‌اش از زیر بلوز زیتونی رنگش بیرون زده بود و پوتینهای ناهنجارش به پاهایش سنگینی می‌کرد. سر و روی خشکیده‌ای داشت و رگهای گردنش مثل دو ترکه انار از زیر پوست بیرون جسته و لاله‌های گوشش به دوطرف فکهایش جوش خورده بود (دولت‌آبادی ج، ۱۳۸۴: ۶۷).
ذوالفقار برخلاف غالب داستانهای کوتاه برسی شده که مناقشات میان افراد به نهادهای رسمی ارجاع داده‌نمی‌شود به امنیه روی آورده است تا نویسنده نشان‌دهد که حضور امنیه و اعتماد بر آن چگونه خواهد بود و به چه پیامدهایی منجر می‌شود. ذوالفقار به منظور وصول مبلغی که از زمین‌دار متمويلی به نام الله‌یار طلبکار است به امنیه مراجعه می‌کند؛ اما او چنان قدرتی دارد که احضاریه را در پیش‌چشم مأمور معادوم، و مأمور نیز عدالت را با رشوه‌ای ناچیز معامله می‌کند تا ذوالفقار به سکوتی اجباری تن دهد.

۵-۲ دستگاه عدالت و شکاف دولت-ملّت

کارکرد این نهاد در داستانهای دولت‌آبادی بخوبی نمایان است. در داستان بیابانی، پیوند معناداری میان ثروتمندان خودکامه و نهاد عدالت برقرار شده است که در کلام ملا علی اکبر

عریضه‌نویس، انعکاس یافته است:

این کار، کار تو نیست. کار از تو بزرگتر هم نیست. تو هیچ حالات هست با کی طرفی؟ با آدمی که لب بجنونه، تو مثل گربه‌ای که مرگ‌موش خورده‌باشه، سرت گیج رفته و زمین‌خوردی... من با هزارتا از این قبیل آدمی که تو همراهش طرفیت داری، نشست و برخاست کردم. خلق و خوی همه‌شون برام روشنی. همین که با این قبیله پیله‌کردی، گناه کردی. انگار دندون پیغمبر را شکستی. اونوقت دیگه هرچی دیدی از چشم خودت دیدی. هرجا دستشون برسه می‌زننت. هم و غمشون اینه که یک‌جوری ارهات کنن. سایه‌ات را با تیر می‌زنند (دولت‌آبادی، ۱۳۸۴: ۹۵).

ملا شخصی است که سالها عریضه‌نویس است و بیش از هر شخص دیگری تجربه رویارویی و آشنایی بی‌واسطه با دستگاه عدالت را داراست:

تو خیال می‌کنی عدليه علفچره یا ملک بابای منو توست؟ این اونان که عدلیه را علم کردن و با عدلیه مثل کاردن و دسته‌اش. اونوقت تو خیال‌می‌کنی کارد دسته خودش را می‌بره؟ اگر همچین خیال می‌کنی خیلی بله‌ی. اگرم خیال می‌کنی اونا می‌ذارن تو دهن باز کنی و حرف مفت بهشون بزنی، بازم بله‌ی؛ چون حرف تفسربالاس. نف سربالا هم تو یخه خود آدم می‌افته (دولت‌آبادی، ۱۳۸۴: ۹۸).

درنهایت مطابق اظهارات این پیر دانا، عدلیه در عین ناباوری رأی خود را به‌نفع الهیار، که در داستان ناچر است، صادرمی‌کند و داستان این گونه پایان می‌یابد: «شب کامل شده‌بود. ستاره‌ها فوج فوج به آسمان هجوم‌آورده‌بودند و راه و بیابان و ذوالفار در ظرف سیاه شب تهشین می‌شدند» (همان: ۱۱۶).

در اوسن‌هه باباسبحان نیز نمونه مشابهی هست که از مسیر مناقشات رعایا و مالکان و خردۀ مالکان، دستگاه عدالت به پرسش گرفته می‌شود: «حرف اینه که تو چطور زمینی رو که هنوز در اجاره منه اجاره کردی؟... این قانون کدوم مملکته؟» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۸: ۵۷۹).

مسئله دیگر نفی و کنارنهادن این دستگاه در روند عدالتخواهی و از میانه مناقشات عمومی است که اساساً بیانگر عدم صلاحیت و ناکارآمدی این دستگاه است. در داستان ادبی، رحمت نوجوانی است که به‌دلیل مشاجره‌ای که میان او و مادرخوانده‌اش کوکب رخ می‌دهد از خانه بیرون رانده‌می‌شود و دست قضا او را به محل اقامتگاه غربتی‌ها می‌برد و حادثه اصلی داستان رخ‌می‌دهد. رحمت در آن شب تاریک و سرد با دیدن

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملّت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

رابطه زناشویی مرد غربتی با همسرش، با مرکبی که در آنجا بسته شده است درمی‌آمیزد و مرد که مبهوت این صحنه شده است با پتک آهنین او را از پای درمی‌آورد: «شقيقه‌اش شکسته بود و رگهای خون روی صورتش راه می‌رفتند و قاطی کفها می‌شدند» (دولت‌آبادی ب، ۱۳۸۴: ۲۲) و بدین ترتیب خود او در غیاب مراجع رسمی، رحمت را محاکمه می‌کند و سپس داستان با توصیف صحنه فرار او پایان می‌پذیرد. در داستان با شیبیرو نیز به گونه‌ای چنین معادله‌ای برقرار است. در این داستان در غیاب دستگاه دولت و نهاد عدیله، تجاوز و خشونت حداکثری در برابر زنان صورت می‌گیرد؛ اما ارجاعی به این دستگاه‌ها داده نمی‌شود: «حله احساس می‌کرد که نجس است. از خودش چندشش می‌شد و حس می‌کرد باید یک جوری خودش را بشوید برخاست و درحالی که استخوان تیزی را در میان پنجه‌های خود می‌فرشد رو به دریا رفت» (دولت‌آبادی ب، ۹۶: ۱۳۸۳).

کنار نهادن دستگاه عدالت در موضعی از داستان هجرت سلیمان نیز نمایان می‌شود؛ بدین ترتیب که دکان پرونق فردی به نام شکرالله سرقت می‌شود و حل و فصل این ماجرا به فردی قسی‌القلب به نام پژمان برادرزاده حاج نعمان متمول واگذار می‌گردد. پژمان مظنو نان را فرا می‌خواند و برای گرفتن اقرار در مراسمی که یادآور شاهنامه فردوسی و ستنهای پیشین است به آنها مشروب می‌خوراند: «بعد از عرق گوش علیرضا کوهی را گرفت بلندش کرد و بین دیوار چسباند. گفت: میخ و قندشکن بیاورند. آوردن و به روح پدرش قسم خورد اگر راستی نکند، گوشش را با دیوار می‌دوزد» (دولت‌آبادی ج، ۱۳۸۴: ۳۹). بدین ترتیب علیرضا کوهی تحت فشار و شکنجه، نام چند نفر را که سلیمان نیز که کاملاً در این قضیه بیگناه است اما توان رهایی از این اتهام را ندارد- به زبان می‌آورد: «سلیمان از علیرضا و سه مرد دیگر جداشد و رفت به اتفاقی که پژمان رفته بود و گفت ارباب من هنوز پاک بی‌آبرو نشدم. من را چرا با این آدمها هم قلاده کردی؟ ارباب به خدا! روح منم ازین کار خبر نداره... اگر غرض اینه که من را بزنی، بزن. نمی‌گم من را نزن. می‌گم من را دوش به دوش اینا نزن. این درخت این ریسمون و این من. تو این حیات من را بیند به درخت و اینقدر شلاقم بزن تا نفس ببره. اما من را قاطی اینها شلاق نزن» (همان: ۴۰) و پژمان یکتنه آنان را محاکمه و مجازات می‌کند. در داستان بند نیز دقیقاً همین ماجرا تکرار می‌شود. اسدالله در پاسخ به ظلم و ستم مظفر، همانند یک قهرمان در نهایت خشم متراکم فروخورده، خود را شعله‌ور می‌سازد و در

دادگاهی که خود ترتیب داده است او را محاکمه می‌کند و دکانش را به آتش می‌کشد و در پایان سرفرازانه متواری می‌شود: «ماشین می‌نالید و از گرده راه بالا می‌کشید. آفتاب برمی‌آمد. بیابان از چشم می‌گریخت و اسدالله احساس می‌کرد تازه متولد شده است» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۴: ۹۴).

در نخ چنبر نیز نبود نهادهای نماینده دولت برای حل و فصل مناقشات مشهود است و افراد خود در دعاوی مختار هستند: «پسر میرجان را به رو بر کف آسیاب انداخت. چاقو از جیب به در کرد. تکه‌ای از خشتک تبنان او را قلوه‌کن برید و در ته کلاه خود جای داد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۷۹).

۵-۳ نهادهای اقتصادی و شکاف دولت- ملت

تصوّر اینکه در بستر این داستانها دستگاه اقتصاد تنها به اقتصاد کشاورزی و مناسبات ارباب و رعیت محدود می‌شود، چندان دقیق نیست. در داستانهای کوتاه دولت‌آبادی از یکسو با مناسبات اقتصاد سنتی مبتنی بر کشاورزی روبه‌رو هستیم و از طرفی آنچه مصدق اقتصاد مدرن و کار تولیدی و صنعتی نیز است، موضوعیت دارد. دولت‌آبادی از طرفی نظام شبکه‌های موجود را از طریق بازتاب اتحاد نامقدس مالکان و خرده مالکان فاسد با نهاد دولت، و نیز اقداماتی همانند اصلاحات ارضی (نک. دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۳۱) مورد نقدهای جدی قرار می‌دهد و از طرفی به سامانه اقتصاد نوپا و ناکارآمد صنعتی انگشت می‌نهد.

نویسنده در با شبیرو با انعکاس تحرکات و جنبش‌های کارگری به شکاف میان دولت مندرس ناکارآمد و نهادهای کارگری انگشت می‌نهد. دولت‌آبادی در توصیف قریش از دوستان خدو و از مبارزان سیاسی وقت می‌گوید:

او در معدن خاک سرخ جزیره سرکارگر بود. یکبار هم در کوه سنگهای یافته‌بود و معدنی را رد زده بود. تا یکروز که دو تا معدن‌شناس انگلیسی با چندتا پاکار ایرانی یکراست به در خانه قریش آمده بودند و معدن‌شناسها بهزور و تهدید او را راهنمای قرارداده بوده، خواسته بودند که جای معدن را نشانشان دهد و به او گفته بودند خبرش را داریم که تو سنگهایی پیدا کرده‌ای. حالا جایش را نشان بده ما از طرف دولت آمده‌ایم و قریش هم نتوانسته بود حاشاکند و افسوسش هنوز با قریش بود (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۳۸).

قریش به عنوان فردی که با فعالیتهای اقتصادی ارتباط درونی تنگاتنگی دارد به دنبال

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

به چالش کشیدن سامانه اقتصادی است که دولت را نمایندگی می‌کند. او در توصیف عوامل دولتی، که مانع اعتصابات کارگری شده‌اند، خطاب به خدو می‌گوید: «گرگها دارند دندان برایمان تیز می‌کنند.. کارد بزرگی را گذاشت بیخ گردنم و گفت: کور پدرسگ دست ازین کارات بکش. عمله‌ها را بگذار سرشنan به کارشان بند باشد و گرنه یکدفعه دیدی با همین کارد اختهات کردم» (همان: ۵۳ و ۵۲).

مسئله مهم دیگر، که توجه ویژه دولت‌آبادی را به‌خود جلب کرده، پدیده کار کودکان است. در غالب داستانهای کوتاه دولت‌آبادی به این پدیده اشاره شده و درباره شومی آن بارها و بارها تذکر داده‌شده است. داستان بند مشخصاً بر پایه چنین مضمونی خلق‌شده است. این داستان ماجراه استشمار و بهره‌کشی بیرحمانه از کودکان را روایت می‌کند. فردی سودجو، که این کودکان را به کار اجباری و ادار ساخته، چیزی شبیه اردوگاه کار اجباری دایر کرده است:

پای هر دار قالی به‌اندازه یک زانو بالاتر از کف، الواری به چهارمیخ کشیده شده بود و بچه‌ها تشکیلهایشان را روی آنها می‌انداختند. پای هر دستگاه پنج طلف قوزکرده، مثل لاک پشت نشسته بودند و می‌بافتند... میرزا مظفر بیشتر روز پشت سر بچه‌ها قدم می‌زد. او می‌دانست بودنش پشت سر بچه‌ها حالت سیخی را دارد در پشت گردشان (دولت‌آبادی ب، ۱۳۸۴: ۴۹ و ۴۸).

توصیف هنرمندانه بچه‌ها و تصویر معصومیت کودکانه آنان بخوبی قساوت و ظلم این فرد را- به‌مثابه نماینده یک جریان-، نمایان می‌سازد: «بچه‌ها سرشان پایین بود و از نیش آفتاب تا بعدازغروب که صدای موذن از گلستانه امامزاده یحیی بلندمی‌شد، مثل کژدم روی تشکیلهایشان مثل باد حرکت می‌کرد. اذان که ختم می‌شد کمرها هم راست می‌شد و نفس‌ها آزاد» (همان: ۵۰).

نویسنده حتی به صورت مشخص، دلایل بروز چنین امری را، که درواقع نقد صریح وی بر سامانه اقتصاد مندرس شهری است، بازگو می‌کند. اسد شخصیت محوری داستان به‌دلیل وضع نامطلوب اقتصادی و برای رهایی پدر از رنج و ملال نداری و فقر بهناچار در ازای مبلغ اندکی به مظفر فروخته شده است. نویسنده بخوبی بیان می‌کند که کودک همانند کالا به‌عرض فروش گذاشته شده است: «پدر اسدالله گفت بله و دست مظفر را فشارداد و معامله تمام شد» (همان: ۶۶). داستان با بیان رنجهای بیشمار این کودکان به مبارزه با این ناهنجاری اجتماعی رفته است:

قلمهای پایش تا صبح درد می‌کرد و نمی‌گذاشت که چشمش گرم شود. هر وقت هم که به مظفر بروز می‌داد فردایش دوتا قرص برایش می‌آورد و می‌گفت: پای اونای دیگه هم درد می‌کنه اما به روی خودشان نمی‌آورند چون بچه‌ننه نیستن... اسد حین کار غش می‌کرد و سروصورتش و زیربغل‌هایش خیس عرق می‌شد. طفل‌ها در حصار بودند و درها به رویشان قفل بود (همان: ۶۹ و ۷۰).

بدین ترتیب محمود دولت‌آبادی با ایمان به این دقیقه، که کار کودکان سرآغاز نابهنجاری و بزهکاری است به نهادهای اقتصادی، که زیرمجموعه‌های دولت به شمار می‌رود، مقتدرانه و با صلابت تاخته است.

ته شب نیز نگاهی به یکی از بزرگترین مشکلات اجتماعی بهنام فقر دارد که ناشی از ناکارآمدی سامانه‌های اقتصادی است:

محله فقر زده بود. فقر همیشه و در هر کجا سایه افکنده باشد بخوبی احساس می‌شود. بوی فقر حتی از شکافهای ریز دیوارها و در خانه‌ها بیرون می‌خزد. فقر این پدیده نکبت‌زا همیشه در خموشی و سکوت شبهای سرد، بیشتر خودنمایی دارد و در آن شب نفسهای کریم فقرآلود شده بود (همان: ۱۰۴).

این داستان سفر شبانه کریم است در دل یکی از محله‌های فقیرنشین شهر که وضعیت فلاکتبار این محله از زاویه دید او تصویر می‌شود.

۴-۵ نظام آموزشی و شکاف دولت- ملت

علاوه بر نهادهایی که ذکر شد، سامانه آموزش نیز، که دولت را نمایندگی می‌کند- بویژه بخش مهمی از این دستگاه یعنی معلمان و مدیران- در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی تصویر شده است. دولت‌آبادی در برخی از این آثار، کلان‌روایتی که معلمان را در جرگه قدیسان و معصومین می‌پندارد به پرسش گفته و تصویر تازه‌ای از این افراد ارائه کرده است که ازین دیدگاه نوعی اسطوره‌زدایی به شمار می‌رود؛ او در جایی درباره شخصیت معلم در داستان در خم چمبر می‌گوید:

آنچه در هیأت آن آموزگار از خم چمبر گفته شده بود از نظر من نوعی بیان از واقعیت عام بود و شاید هم نوعی واکنش نسبت به آن طرز تلقی منحطی که می‌پندارد معلم یک قدیس است. برخورد من با کاراکتر معلم روستایی کاملاً واقع‌بینانه بود و نه جز آن (چهلتن، ۱۳۷۳: ۸۰ و ۸۱).

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

در باشپیرو مدیر مدرسه، چهره منفوری از نماینده دولت را به نمایش می‌گذارد. وی در جایگاه نماینده دولت با مرکزی که خدو را دستگیر کرده است، ارتباط و نسبت دارد: «او به این زودیها برنمی‌گردد چون من خبرش را از جاهای خیلی معتبر دارم. جرمش خیلی سنگین است (دولت‌آبادی ب، ۱۳۸۳: ۶۶). این فرد ضمن ابراز مخالفت با جنبشها و فعالیتهای خدو و یارانش، شخصیتی با هوسرانیهای لگام‌گسیخته تصویر شده است که در غیاب خدو به حله زنی بی‌پناه و تنها تعرّض می‌کند:

صریح و بی‌پرده می‌گفت که آمده است تا با حله همخواه بشود اما کشیده‌ای که حله بین‌گوش مدیر خواباند برای این بود که نگذارد انگشت‌های پیس و گر او به سرشانه‌هایش بگذرد. مدیر قانع نشد و بازهم رو به حله رفت اما حله با ناخن‌هایش صورت و گردن او را خونی کرد و خودش را از چارچوب در توی حیات انداخت (دولت‌آبادی ب، ۱۳۸۳: ۶۸).

از خم چمبر نیز عرصه‌ای برای شکستن عنصر قداست معلم است که از نظر گاه نویسنده، تاریخ به صورت تشریفاتی به آنان عطا کرده است. داستان ماجراهای فردی روستایی به نام طاهر و زندگی او با همسرش به نام مارو را روایت می‌کند که با ورود عنصری دیگر یعنی آقای مدیر، چهار بحران و تنش می‌گردد. طاهر رعیت و مستأجر خان است و با آقای مدیر، که داماد آینده خان است در منزل خان (آقای ذیحقی) زندگی می‌کند. مدیر نماینده دولت و از طرفی نماد افراد سرخورده و رخوتناک است که از مرض روزمرگی و تکرار و عادت در رنج است. داستان پرده از راز این معلم برمی‌دارد و رابطه نامشروع و پنهانی وی را با مارو، زن طاهر عیان می‌سازد (دولت‌آبادی د، ۱۳۸۳: ۵۰). این شخص، که از گشودن تضادها و تعارضات درونی و بیرونی به استیصال رسیده است، خود را در بنیستی فرساینده و در خم چمبر می‌یابد و در پایان داستان شبانه به سوی سرنوشتی نامعلوم می‌گریزد.

۵-۵ بحران امنیت و شکاف دولت-ملت

چنانکه تثبیت و تأمین امنیت را از وظایف ذاتی دولتها قلمداد کنیم، وجود یا نبود این عنصر به معنای حضور یا عدم حضور دستگاه دولت است و به عبارتی چنین متغیری عملکرد این نهاد را به نمایش می‌گذارد. مطالعه دقیق داستانهای کوتاه دولت‌آبادی بازگوکننده این واقعیت است که این عنصر در برخی از آثار به طرز مشخصی غایب است.

دزدیها، فسادها، نزاعها و بزهکاریهای اجتماعی، عواملی است که در داستانهای کوتاه دولت‌آبادی به طرز نمایانی بروز دارد و این مسئله به صورت ضمنی دال بر نبود امنیت و غیبت نهادهای مسئول است. یکی از درخشنanterین جلوه‌های بروز این مسئله، داستان روز و شب یوسف است. این داستان ماجرای پسری را روایت می‌کند به نام یوسف که در میانه گرتابی از ترس و اضطراب ناشی از احساس ناامنی غوطه‌وراست و در بن‌بست فرساینده‌ای قرار دارد که «از دیوارهایش، از خاکش، هراس می‌جوشد» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۳: ۶۲). او همیشه و در همه‌حال سنگینی سایه مردی مخفوف و دهشتناک را بر هستی خود احساس می‌کند؛ «نمی‌توانست از پندرash آرام بماند. سایه مردی که به‌دلیلش بود مثل سؤال سمجحی درذهنش حک شده بود» (همان: ۱۶).

در این ترس بی‌پایان و کاهنده، یوسف تنها نقاط امن را در جایی می‌بیند که مردم و جماعت حضوردارند:

مردم که بودند او احساس اطمینان می‌کرد و خودش را در امان می‌دید؛ برایش یک‌جور زره نامرئی بودند. مردم گرچه یکایکشان با یوسف بیگانه بودند، اما همه‌شان که یک‌جا جمع‌بودند، حس می‌کرد آشنازیشان هستند. فکر می‌کرد تویشان آدمهایی پیدا می‌شوند که او وقتی به تنگنا افتاد دستش را به‌طرفشان درازکند. برای همین دلش نمی‌خواست که از او دور شود. بخار دنهاشان، گفتگوهاشان، خنده‌ها، پرخاشهاشان، فحش و فحش‌کاریهایشان و فشار و هیاهوشان، همه این چیزها که خفقان‌آور و گیج‌کننده بود به‌نظر یوسف یک‌جور سپر حمایت بودند (همان: ۲۲-۵۲).

در این داستان در غیبت و نبود دولت دستگاه تأمین‌کننده امنیت در نهایت یوسف بر ترس بی‌پایان خود فائق می‌آید و با سلاحی در دست و با اتکای به‌توان خود به مقابله با منشأ و عامل دهشت‌زا می‌رود (همان: ۷۹).

داستان پایی گلستانه امامزاده شعیب نیز از زاویه دیگری به نبود امنیت می‌پردازد. در شبی سرد زن جوانی به امامزاده و خادم جوان او پناه می‌آورد و ماجرای دردنگ فرار خود را روایت می‌کند. تهدیدبزرگ برای این زن مردی است به نام سیدمراد که سایه‌به‌سایه به‌دلیل اوست: «تا فردا پیدایش می‌شود. قاطر داره. یه قاطر سیاه. آدم هم داره. ده سر آدم داره. تا فردا پیش از آفتاب پیدایش می‌شه. اون وقت شمر هم نمی‌تونه جلویش را بگیره» (دولت‌آبادی، الف، ۱۳۸۴: ۲۹). این ترس و بیزاری و انججار درنهایت به

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

خودکشی این زن منجر می‌شود. اینها تنها گوشهای از بحران امنیت در داستانهای کوتاه دولت‌آبادی بود که به اختصار بیان شد. البته بهاین مجموعه می‌توان موارد بسیار زیاد دیگری نیز افزود.

۶. دولت‌آبادی و آلتسر

آلتسر ادبیات را ابزاری می‌داند که سرشار از بار ایدئولوژیک است و در مناسبات و موازنات قدرت تأثیرگذار است. وی از ادبیات و دیگر نهادهای فرهنگی به عنوان ابزار ساختن ایدئولوژیهای دولت و ساز و کار ایدئولوژی‌ساز آن نام می‌برد. براین‌اساس، ادبیات‌الزاماً محصول عوامل اقتصادی به عنوان زیربنا نیست بلکه با عبور از دوگانه زیربنا/ روبنا ادبیات، خود خالق بخشی از ایدئولوژی و همچنین تقویت‌کننده نظامهای ارزشی خاص است. از این دیدگاه داستانهای کوتاه دولت‌آبادی در این ظرف مناسبات قدرت جایگاه ویژه‌ای دارد. دولت‌آبادی با فراست توانسته است با انعکاس تضادها و تنشی‌های میان دولت-ملت، ضمن تعمیق این شکافها مشروعیت نظام حاکم را زیر سؤال ببرد.

۱۰۵



فصلنامه پژوهشی ادبی سال ۱۷، شماره ۲۷، بهار ۱۳۹۹

جمعبندی و نتیجه‌گیری

آنچه در این نوشتار آمد، بیان اجمال گونه‌ای از تضاد و شکاف میان دولت و ملت در صحنه تاریخ معاصر ایران است که در داستانهای کوتاه دولت‌آبادی منعکس شده است. دولت‌آبادی با به چالش کشیدن نهادهایی که مشخصاً منافع دولت و جایگاه آن دستگاه را نمایندگی می‌کنند، هدف خاصی را دنبال کرده است. این نهادها عبارت است از نهادهای نظامی، سامانه اقتصادی، سامانه آموزش و سامانه‌های تأمین‌کننده امنیت. نویسنده درباره نهادهای نظامی با نوعی غیریت‌سازی، این نهاد را به عنوان سازوکاری مختلط‌کننده با دستورالعملهای ظالمانه تصویر کرده است. گروههای مردم، که غالباً از دسته فردستان هستند، در مقابل نظامیان و قوانین آنان و به صورت ویژه قانون سربازی اجباری، مقاومت می‌کنند. نوع شخصیت‌پردازی و فضاسازی در این داستانها به گونه‌ای است که، مقاومت در برابر نظامیان نوعی کش قهرمانانه به شمار می‌رود. پیرامون نهادهای اقتصادی، مختلط‌بودن فعالیتهای آنان، فساد متولیان اقتصاد و رنج محرومین و کار کودکان از مواردی است که در نسبت با اقتصاد برجسته شده‌اند. از

پی‌نوشتها

1. Antonio Gramsci
2. Hegemony
3. Ideological State Apparatus
4. کاستن دولت به صرف آنچه نماد زور و ظلم است با تعریف واقعی دولت همخوانی ندارد و در واقع دولت محل تجلی قدرت و زور مشروع در جامعه است. دولت در ایران به مثابه پدیده‌ای مدرن به دلیل پاره‌ای از مشکلات ساختاری از همان آغاز بعنوان امری ناساز و ناهمگون ظهور کرد به‌گونه‌ای که به مقاومتها فراتر از معمول از جانب مردم منجر شد. در سطح داستان، عملاً دو گروه در مقابل یکدیگر صفت‌کشیده‌اند: گروهی که می‌توان آنها را نماینده دولت و بخشی از آن کلیت نامید و گروه دیگر مردمان محروم هستند که با تسامح می‌توان آنها را ملت نامید. دولت‌آبادی

نهادها و گروه‌های دیگری که حاکمیت را نمایندگی می‌کنند، سیستم آموزشی است که دولت‌آبادی در داستانهای کوتاه بدانها پرداخته است؛ در این مورد برخی از متولیان آموزشی، از آن کلان‌روایتی که آنان را در هاله‌ای از قداست و عصمت، عرضه می‌کرد، فاصله‌گرفته‌اند و در این مورد نویسنده سعی در کلیشه‌زدایی و قداست‌زدایی از این گروه داشته است. مسأله امنیت نیز، موضوعی است که دولت‌آبادی از آن در جهت بازنمایی شکاف میان حاکمیت و مردم بهره جسته است. محمود دولت‌آبادی بخوبی و با استفاده از ظرفیتها و شگردهای مختلف زبانی این شکاف و تضاد را که تا حدودی به تبار و عوامل ساختاری به وجود آورنده آن اشاره شد، بهنمایش می‌گذارد. و اما مطابق با تلقی این نوشتار از هنر و ادبیات که مأخذ است از خوانش آنتوسری- هنر و ادبیات به‌مثابه نوعی ابزار ایدئولوژیک مؤثر در موازنات قدرت-، داستانهای کوتاه دولت‌آبادی با کارکردی پادگفتمنی، درجهٔ تضعیف قدرت سیاسی عصر خیز برداشته‌اند. نویسنده با نشاندادن شکاف میان دولت و ملت ضمن تعمیق فراینده این گستالت و شکاف تاریخی، عملاً در پی مشروعیت‌زدایی از گفتمنان غالب سیاسی عصر بوده است. گفتمنی است اگرچه دیدگاه‌های متاخر ایشان درخصوص دولت خصوصاً مواضع وی پیرامون دولت اصلاحات، دوم خرداد و مجلس ششم، گمانه ایمانش به تضاد دولت- ملت را تا حدی قابل تردید می‌شمارد اما این مسأله به‌هیچ عنوان به معنای نفی نتایج این تحقیق به‌شمار نمی‌آید. یقیناً تحقیق دیگری که خط فکری دولت‌آبادی را در یک سیر تاریخی نشان دهد، می‌تواند نمودار تغییرات صورت‌گرفته در اندیشه سیاسی و دیدگاه‌های اجتماعی این نویسنده بزرگ را ترسیم نماید.

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملّت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

راوی احوال محروم‌مان است و محروم‌مان الزاماً تمامی ملت نیستند؛ با این حال در داستانهای کوتاه دولت‌آبادی، زمین‌داران بزرگ، برخی از بازاریان متمول و یقه‌سفیدها، اساساً گروه بیطرف و خنثی نیستند بلکه در دوگانه‌ای که شکل گرفته است، این افراد به حاکمیت بیشتر متمایل هستند و طبقه‌ای که منافع آنها در گروه حاکمیت قرار ندارد (و در نسبت به گروه پیشین در اکثریت هستند)، بیشتر به عنوان ملت مدنظر بوده‌اند.

- 5. Feudalism
- 6. Absolutist state
- 7. Max weber
- 8. Alexis de tocquevil
- 9. Franco poggi

منابع

- آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نی، ۱۳۷۷.
- آدمیت، فریدون؛ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی؛ تهران: پیام، ۱۳۵۷.
- آلتوسر، لویی؛ ایدئولوژی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت؛ ترجمه روزبه صدرآرا، تهران: نشر چشم، ۱۳۸۹.
- ashraf، احمد؛ موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران؛ تهران: زمینه، ۱۳۵۹.
- افضلی، رسول؛ چیستی دولت مدرن؛ دولت مدرن در ایران؛ قم: انتشارات دانشگاه مفید، ۱۳۸۶.
- برتنس، یوهانس ویلم؛ مبانی نظریه ادبی؛ ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۱.
- بسler، ژان؛ ایدئولوژی چیست؟؛ ترجمه علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱.
- بشیریه، حسین؛ جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
- پوجی، جان فرانکو؛ تکوین دولت مدرن؛ ترجمه بهزاد باشی، تهران: آگه، ۱۳۷۷.
- پیران، پرویز؛ «نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران»؛ مجله ایرانشهر، ۱۳۸۴، ص ۶.
- چهلتن، امیرحسن؛ ما نیز مردمی هستیم؛ گفت‌وگو با محمود دولت‌آبادی؛ تهران: نشر چشم، ۱۳۷۳.
- حجازی، نصرت؛ «ساختار دو قطبی در نوشتار محمود دولت‌آبادی: از ذهنیت تقابلی تا اندیشه تحلیلی»؛ فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۲، ۱۳۹۰، ص ۱۹۹-۲۲۱.
- حسن‌پور‌الاشتی، حسین؛ «ویژگیهای زبان روایت در سه اثر از محمود دولت‌آبادی»؛ کاوشنامه، س. ۸ ش. ۱۴، ۱۳۸۶، ص ۱۳۹-۱۶۰.

-
- دریفوس، هیوبرت؛ پل رایبو؛ میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک؛ ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹.
- دستغیب، عبدالعلی. «نگاهی به رمان فارسی»، مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات نخستین سمینار بررسی مسائل رمان در ایران؛ تهران: دفتر مطالعات ادبیات داستانی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۴-۱۶۸.
- دولت‌آبادی، محمود؛ گاوراهبان؛ چ سوم، تهران: انتشارات ستاره، ۱۳۵۷.
- دولت‌آبادی، محمود. کارنامه سپنج؛ تهران: بزرگمهر، ۱۳۶۸.
- دولت‌آبادی، محمود؛ رد، گفت و گزار سپنج، تهران: نشر چشم و نشر پارسی، ۱۳۷۱.
- دولت‌آبادی، محمود؛ جای خالی سلوچ؛ تهران: نشر چشم و نشر پارسی، ۱۳۷۲.
- دولت‌آبادی، محمود الف؛ عقیل عقیل؛ تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۷۲.
- دولت‌آبادی، محمود ج؛ روز و شب یوسف؛ تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۳.
- دولت‌آبادی، محمود ب؛ با شیبرو؛ تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۳.
- دولت‌آبادی، محمود د؛ از خم چمیر؛ تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۳.
- دولت‌آبادی، محمود الف؛ گلستانه‌ها و سایه‌ها؛ تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۴.
- دولت‌آبادی، محمود ج؛ بیابانی و هجرت؛ تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۴.
- دولت‌آبادی، محمود ب؛ ادبیات و آینه؛ تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۴.
- دولت‌آبادی، محمود ز؛ قطره محال اندیش؛ تهران: نشر چشم، ۱۳۸۳.
- رید، یان؛ داستان کوتاه؛ ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز، ۱۳۷۶.
- زیباکلام، صادق؛ سنت و مدرنیته (ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی ایران در ایران عصر قاجار)؛ تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۷.
- سلطانی، علی‌اصغر؛ قدرت، گفتمان و زبان؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
- سیف، احمد؛ بحران در استبداد‌سالاری ایران؛ تهران: نشر آمه، ۱۳۹۰.
- شعی، میلاد؛ «نقد ادبی و تحلیل مضامین اجتماعی در آثار محمود دولت‌آبادی»؛ رساله دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، ۱۳۹۲.
- شهرزاد، کتایون؛ رمان: درخت هزار ریشه؛ ترجمه آذین حسین‌زاده، تهران: معین، ۱۳۹۲.
- شیخاوندی، داور؛ زایش و خیزش ملت؛ تهران: نشر ققنوس، ۱۳۶۸.
- شیری، قهرمان؛ مکتب‌های داستان‌نویسی در ایران؛ تهران: نشر چشم، ۱۳۸۶.
- عسگری‌حسنکلو، عسگر؛ نقدهای اجتماعی رمان فارسی با تأکید بر ده رمان برگزیده؛ تهران: فرzan روز، ۱۳۸۹.

_____ تحلیل بازتاب ایدئولوژیک تضاد تاریخی دولت-ملت در داستانهای کوتاه محمود دولت‌آبادی

فرتر، لوک؛ *لویی آلتوسر*؛ ترجمه امیر احمدی آریان، تهران: مرکز، ۱۳۸۷.

قربانی، محمد رضا؛ *نقد و تفسیر آثار محمود دولت‌آبادی*، تهران: آروین، ۱۳۷۳.

قنبی، داریوش؛ *دولت مدرن و یکپارچگی ملی در ایران*؛ تهران: انتشارات تمدن ایرانی، ۱۳۸۵.

کاتم، ریچارد؛ *ناسیونالیسم در ایران*؛ ترجمه احمد تدین، ج دوم، تهران: کویر، ۱۳۷۸.
مرتضوی، سید جمال الدین؛ *سادات آیتی*، نداء؛ «بررسی عناصر داستانی در داستان باشیورو اثر محمود دولت‌آبادی»، *فصلنامه زبان و ادب*، شماره ۳۹، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲-۱۱۶.

مشتاق مهر، رحمان؛ «شکل‌شناسی داستان‌های کوتاه محمود دولت‌آبادی»، *فصلنامه نقد ادبی*، شماره ۸، ۱۳۸۸، ص ۷۳-۱۱۰.

میلان، سارا؛ *میشل فوکو*؛ ترجمه داریوش نوری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۹.

میر عابدینی، حسن؛ *صد سال داستان نویسی در ایران*، چ ۴، تهران: نشر چشم، ۱۳۸۶.

همایون کاتوزیان، محمدعلی؛ *ایران جامعه کوتاه مدت*؛ ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نی، ۱۳۹۲.

همایون کاتوزیان، محمدعلی؛ *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*؛ تهران: نی، ۱۳۸۰.

همایون کاتوزیان، محمدعلی؛ *دولت و جامعه در ایران: انفراض قاجاریه و استقرار پهلوی*؛ ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز، ۱۳۷۹.

Weber Max: *Economy and society*. V 1. New York: Bedminster. 1978.

Marx, Karl. & Engles, F. : *Selected works*: Vol.1. Moscow: Progress Publishers. 1977.